

جلال‌الدین قراطای / قره‌طای

نادره جلالی*

چکیده: عصر سلجوقی به ویژه سلاجقه روم به واسطه گسترش زبان و ادب فارسی و عرفان ایرانی در منطقه آسیای صغیر اهمیت ویژه‌ای دارد. در این میان سلاطین، وزراء و امرای آنان در این زمینه نقش مهمی ایفا کرده‌اند. یکی از این وزراء که در این عصر می‌زیست و به مولانا عشق می‌ورزید و مولانا مکتوباتی به وی نوشته، جلال‌الدین قراطای است. در این مقاله به معرفی این شخصیت تاریخی عصر سلجوقیان روم و ارتباط او با مولانا و یادگارهای بازمانده از وی در قونیه پرداخته خواهد شد.

کلیدواژه: روم، مولانا، مکتوبات، عرفان، قراطای.

با برآمدن غزنویان و سلجوقیان، هزاره‌ای در تاریخ ایران آغاز شد که از ویژگی‌های مهم آن زوال اندیشه سیاسی و انحطاط تاریخی بود و با یورش مغولان، ایران در سراسیمگی انحطاط افتاد. اما میراث فرهنگی ایران (عصر سامانی) پایدارتر و محکم‌تر از آن بود که زوال اندیشه پایان سخن آن باشد. بنابراین در قالب شعر و ادب فارسی پدیدار شد. شاعران بزرگی چون سعدی و مولانا که هریک از شاعران مهم عصر خود بودند، اشعارشان بر تأملی فلسفی تکیه داشت. اما با زوال اندیشه فلسفی در ایران، شعر نیز دچار انحطاط شد. به عبارتی دوره‌ای از ادب فارسی که با مرگ فردوسی آغاز گردید و با

جامی پایان یافت، سیطرهٔ تدریجی عرفان بر ادب فارسی را در پی داشت که هم‌زمان با یورش مغولان به کمال رسید و کم‌کم عرفان جایگزین فلسفه شد. در واقع باید گفت اگر چه حملهٔ مغول دوره‌ای مخوف از بلاهای سیاسی و اقتصادی بود ولی در عین حال عظیم‌ترین فعایت‌های دینی و عرفانی در همین دوران صورت گرفت و عرفایی چون ابن عربی، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، شیخ نجم‌الدین کبری، نجم‌الدین رازی، مولانا و... در میان علما و دانشمندان، این سده (۷ق) را در سیطرهٔ خود گرفتند.

عصر سلجوقی به ویژه سلاجقهٔ روم به واسطهٔ گسترش زبان و ادب فارسی و عرفان ایرانی در منطقهٔ آسیای صغیر اهمیت ویژه‌ای دارد. زیرا به دلیل ثبات و امنیت سیاسی و اجتماعی حاکم بر آناتولی، بسیاری از علما و دانشمندان با توجه به شرایط بد اقتصادی و اجتماعی ایران که در حملهٔ مغول آسیب‌های فراوان دیده بود، به این منطقه مهاجرت کردند. این گروه مهاجر به واسطهٔ تبخّر در علم و دانش و به ویژه در ادب فارسی و عرفان ایرانی خوش درخشیدند و دیری نپایید که شهرت و آوازهٔ رفتار و منش آنان تأثیر خاصی بر سلاطین، وزراء و امرای سلجوقیان روم بر جای گذاشت و سبب شد تا آنان با ارادت قلبی که به مرشد خود یافتند، در خدمت زبان و ادب فارسی و فرهنگ و عرفان ایرانی درآیند و در گسترش آن در منطقهٔ آناتولی بکوشند. اما با وجود نقش مهمی که در این زمینه ایفا کردند، متأسفانه تدقیق در باب تاریخ سلسلهٔ سلجوقی و انشعابات آن به ویژه سلاجقهٔ روم در ایران بسیار اندک است و مورد غفلت مورّخین ایرانی قرار گرفته است. تنها تحقیقات وسیعی دربارهٔ مولانا جلال‌الدین بلخی شاعر بزرگ آن عصر انجام شده و تعداد معدودی کتب در باب نفوذ زبان و ادب فارسی در آناتولی، در عصر سلاجقهٔ روم به رشتهٔ تحریر درآمده است. از این رو، غالباً نقش سازندهٔ سلاطین، وزراء و امرای سلاجقهٔ روم در گسترش زبان و ادب فارسی و عرفان ایرانی در منطقه نادیده انگاشته شده و حق مطلب ادا نشده است.

یکی از شخصیت‌هایی سیاسی این عصر که به پیر عرفان ایرانی مولانا عشق می‌ورزید و مولانا مکتوباتی به وی نوشته، جلال‌الدین قراطای است. این مقال ابتدا نگاهی گذرا به جایگاه مولانا نزد افراد صاحب قدرت و مسند حکومت دارد و دیدگاه

مولانا نسبت به آنان را مطرح می‌نماید. سپس در این راستا به شرح زندگانی سیاسی و فرهنگی جلال‌الدین قراطای و نحوه ارتباط او با مولانا می‌پردازد.

بهاء‌الدین ولد ملقب به سلطان‌العلما از عارفان بنام بود که با حمله مغول همراه خانواده و مریدانش که تعداد آن‌ها را سیصد تن ذکر کرده‌اند، از بلخ بیرون آمد و سرانجام در سال‌های بعد از ۶۱۷ق/ ۱۲۲۰م به آناتولی مرکزی، روم رسید. سلطان‌العلما در حدود سال ۶۲۷ق همراه خانواده خود وارد قونیه شد و مورد استقبال اعیان، علما، اخی‌های شهر و خراسانی‌ها قرار گرفت. سراج‌الدین ارموی فقیه و صدرالدین قونوی (شاگرد ابن عربی و عارفی که معین‌الدین سلیمان پروانه وزیر قدرتمند سلاجقه روم مجذوب وی بود) به او به دیده احترام نگریستند. سلطان‌العلما فعالیت‌های خود را در زمینه موعظه و تدریس در آنجا آغاز کرد ولی اندکی بعد در ۱۸ ربیع‌الآخر ۶۲۸ق دارفانی را وداع گفت و پسرش جلال‌الدین محمد بلخی به جانشینی وی منصوب شد. کمی پس از وفات سلطان‌العلما، یکی از مریدانش یعنی سید برهان‌الدین محقق ترمذی وارد قونیه گردید و مولانا را با علم لدنی و رموز عمیق زندگی عارفانه آشنا ساخت و او را وادار به چله‌نشینی‌های بسیار کرد. مولانا نیز پس از فراغ از تحصیل علوم ظاهری، به توصیه‌ی الله و اتابک خود یعنی سید برهان‌الدین، به حوزه‌ی عرفان قدم گذاشت. برهان‌الدین نیز او را از اقران خویش برتر یافت و مولانا عاشقانه به او ارادت می‌ورزید. در خلال سال‌هایی که برهان‌الدین در کنار مولوی بود تا زمان فوتش، اوضاع داخلی آناتولی ناآرام بود. برهان‌الدین در حدود سال ۶۳۸ق/ ۱۲۴۰م قونیه را ترک گفت و به قیصریه رفت و در همان سال درگذشت. مرگ این شیخ بزرگ، مولانا را رنجیده‌خاطر ساخت و به قیصریه رفت و مراسم تمزیت او را با تألم و اخلاص برگزار کرد.

مولانا پس از بازگشت از مراسم تدفین وی، اوقات خود را به وعظ و تدریس و عبادت و تربیت فرزندان و امور خانواده گذراند. اما دیری نباید که تواضع و مردم‌آمیزی او مریدان بسیاری را در بین طبقات عام و خاص چون سلاطین، وزراء، امرا، بازرگانان، بازاریان و حتی رنود و عیاران شهر فراهم آورد. مولانا به اهل سیاست نیز نگرشی از سر تأمل و اندیشه داشت. او آگاه بود که باید تا اندازه‌ای بر حکومت‌داران نفوذ داشته باشد

ولی هرگز به آنها دل نمی‌بست. در مقالهٔ ۱۵ از فیه مافیه می‌گوید:

مغولان که اوّل به این ولایت آمدند عور و برهنه بودند، مرکب ایشان گاو بود و سلاح آنان چوبین بود. این زمان محتشم و سیرگشته‌اند... خدا ایشان را یاری داد و نیازشان را قبول کرد. در این زمان که چنین محتشم و قوی شدند، حق تعالی با ضعف خلق ایشان را هلاک کند تا بدانند که آن عنایت حق بود و یاری حق بود که ایشان عالم را گرفتند نه به زور و قوّت بود.^۱

مولانا حضور افراد با نفوذ را در مجلس درس و وعظ و سماع خود مفید می‌دانست، چنان که در مقالهٔ ۶۲ فیه مافیه بیان می‌کند:

آن امیر آمد و ما را گرد کرد و خود رفت، همچنان که زبور موم را با عسل جمع کرد و خود رفت و پرید. زیرا وجود او شرط بود، آخر بقای او شرط نیست.^۲

صاحب شمس‌الدین اصفهانی، معین‌الدین پروانه و فخرالدین صاحب عطا (از وزرای معروف عصر سلاجقهٔ روم) به او همان اندازه ارادت می‌ورزیدند که صلاح‌الدین زرکوب و حسام‌الدین ارموی معروف به چلبی. آنان در مجالس درس و وعظ وی شرکت می‌کردند. بدین ترتیب در اندک زمانی محبوبیت مولانا در قونیه چنان شد که هر کس مشکلی در شریعت یا طریقت برایش پیش می‌آمد و یا مورد تعقیب و آزار حاکمی یا ظالمی بود، از وی یاری و راهنمایی می‌خواست. اعیان و اکابر و برخی از سلاطین و وزرا و امرا نیز صحبت با وی را مایهٔ فخر و خرسندی خود قلمداد می‌کردند و به شفاعت و پیام او جواب مساعد می‌دادند. با وجود آنکه در آن ایام قلمرو سلجوقیان با حملهٔ مغول دستخوش پریشانی شده بود، حکام و امرای قونیه در بزرگداشت او فروگذار نبودند.

باگسترش دامنهٔ نفوذ مولانا در قونیه مریدان بیشتری به سوی او جلب شدند. او نه تنها با مسلمانان بلکه با پیروان مذاهب مختلف نیز روابط دوستانه‌ای داشت. به گفتهٔ علم‌الدین قیصر کرامت مولانا در همین امر بود. زیرا هر پیغمبری را ملّتی دوست دارد و هر شیخی را قومی مقلّد گشته‌اند، اما اهل تمام دین‌ها و همهٔ ملّت‌ها او را حرمت می‌نهند

۲. همان (۱۳۶۹): ص ۲۲۱.

۱. مولانا جلال‌الدین محمّد رومی (۱۳۶۹): ص ۶۵۶۴.

و به تعالیمش گوش می‌سپارند.^۱

بدرالدین گهرتاش، تاج‌الدین معتز خراسانی، مجدالدین اتابک (داماد معین‌الدین پروانه)، علم‌الدین قیصر و بسیاری از رجال برجسته و قدرتمند سلجوقی به او علاقه داشتند. عزالدین کیکاوس دوم نیز روابط دوستانه‌ای با مولانا داشت و مولانا تا هنگامی که وی در قونیه بود، او را می‌دید ولی بعد از طریق نامه با او ارتباط داشت و در نامه‌های خود او را فرزند خطاب می‌کرد و داستان جدایی یوسف از یعقوب را مثال وضع خود و او می‌دانست. امیر جلال‌الدین قراطای که قدرت و نفوذ فوق‌العاده‌ای داشت، در حق مولانا تکریم می‌کرد و به او ارادت می‌ورزید.

او اصلاً یونانی و از غلامان آزاد شده سلطان علاء‌الدین کیقباد اول (۶۱۶-۶۳۴ق) بود که مدت هجده سال در سفر و حضر او را همراهی کرد. چون ناصرالدین چاشنی‌گیر با آوردن و خوراندن غذای آلوده به سم وی را مسموم ساخت، سلطان با دریافت علایم مسمومیت خود به کاخ کیقبادیه رفت و به قراطای گفت: کار من به پایان رسیده، کمال‌الدین کامیار را طلب کن تا وصیت خود را به او بکنم. ولی هنگامی که کامیار رسید، سلطان قوه ناطقه خود را از دست داده بود و اندکی بعد در ۴ شوال ۶۳۴ق در کیقبادیه دار فانی را وداع گفت. گویند غیاث‌الدین کیخسرو دوم در مرگ پدر دست داشت.^۲

چون غیاث‌الدین کیخسرو دوم روی کار آمد (۶۳۴ق)، قراطای را که سعدالدین کویک از مقامش معزول کرده بود، استمالت فرمود و به سمت خزانه‌داری خاص خود در طشت‌خانه^۳ تعیین کرد. همچنین بعد از آنکه یکی از امیران خوارزمی به نام قیرخان را به قتل رساند، گروهی از بزرگان و اشراف مملکت چون شمس‌الدین آلتون بای، تاج‌الدین پروانه و حسام‌الدین کامیار را نیز به سعایت کویک کشت. ولی بعد چون متوجه اشتباه

۱. افلاکی، شمس‌الدین: ص ۵۱۹. ۲. ابن بی‌بی (۱۹۰۲م): ص ۹۳، ۲۰۷.

۳. در زمان سلجوقیان به جایی گفته می‌شد که در آنجا سلطان قبل از خوردن غذا و بعد از آن دست خود را شسته و لباس و چکمه و دیگر وسایل سلطان نگهداری می‌شده است. کسی که امور طشت‌خانه را عهده‌دار بود، طشت‌دار نام داشت.

خود شد، کوچک را نیز به قتل رساند و جلال‌الدین قراطای و صاحب شمس‌الدین اصفهانی و مبارز‌الدین چاولی را بار دیگر ریاست داد.^۱ دوران سلطنت وی، دورانی نا آرام برای آناتولی بود زیرا وی آن اقتدار لازم را برای اداره حکومت نداشت. در همین دوران بود که نبرد معروف کوسه‌داغ (۶۴۱ق) با مغولان درگرفت و سلاجقه روم مغلوب آنان شدند و به تبعیت از آنان گردن نهادند. این امر در حکم خاتمه استقلال سلاجقه روم بود.^۲

سلطان غیاث‌الدین کیخسرو سه پسر به نام‌های عزالدین کیکاوس، رکن‌الدین قلیچ ارسلان و علاء‌الدین کیقباد داشت که در زمان حیات خود کوچک‌ترین پسر خویش یعنی علاء‌الدین را به دلیل آنکه مادرش گرجی خاتون ملکه ابخاز بود، به ولیعهدی برگزید. اما چون دار فانی را وداع گفت (۶۴۷ق)، بر سر جانشینی او اختلاف افتاد. از این رو، منابع تاریخی این عصر درباره جانشینی وی روایات مختلفی ذکر کرده‌اند. مؤلف الحوادث الجماعه بر این عقیده است که علاء‌الدین کیقباد به سلطنت رسید.^۳

جلال‌الدین قراطای که با مرگ غیاث‌الدین کیخسرو همراه بدرالدین بوتاش به اداره امور مملکت می‌پرداخت، با سلطنت علاء‌الدین مخالفت ورزید. پس با دخالت آنان و شمس‌الدین محمد جوینی اصفهانی، خاص اوغوز، اسد‌الدین روزیه، معین‌الدین پروانه و فخرالدین ابوبکر هر سه برادر را بر تخت نشاندند و سکه به نام آنان ضرب کردند و خطبه خواندند. شرکت سه برادر در سلطنت و قلمرو واحد که ارکان اصلی دولت از جمله قراطای طالب آن بودند، زیاد دوام نیافت. علاء‌الدین خردسال که اعلام سلطنت رسمی آن بدون تأیید و تصویب ایلخان ممکن نبود، با تأیید برادران و در عین حال از جانب آنها، برای اظهار اطاعت و انقیاد نسبت به خان تاتار از قونیه روانه اردوی مغول شد، در بین راه بر اثر توطئه برادران خود به قتل رسید. برادرانش عزالدین و رکن‌الدین که

۱. ابن بی‌بی (۱۹۰۲م): ص ۲۱۹.

۲. برای اطلاع بیشتر در این زمینه نک: یوسفی حلوائی، رقیه: ص ۱۰۰.

۳. ابن فوطی: ص ۱۳۱.

در واقع بازبچه اغراض اتابکان و حامیان خویش بودند، به جای حفظ اتحاد و تحلیل تدریجی اقتدار و نفوذ مغولان در اداره امور کشور، با یکدیگر به منازعه برخاستند. سرانجام عزالدین پیروز و تسلط و حاکمیت مغولان تسریع شد. ابن بی‌بی در این باره چنین گزارش می‌دهد:

پس از مرگ غیاث‌الدین کینمرو، صاحب شمس‌الدین محمد با چهار یار خود جلال‌الدین قراطای، خاص اوغوز، اسدالدین روزبه امیر جامدار و فخرالدین ابوبکر پروانه اندیشه کرد تا از سه شاهزاده کدام را بر تخت نشانند. سرانجام چون عزالدین کیکاوس را به حسن طلعت و جمال ایهت و علو مرتبه سن از دو برادر دیگر ممتاز یافتند... او را از قلعه برغلو به آلتوتاش آقشهر قونیه بردند و با او بیعت کردند. شمس‌الدین به وزارت، قراطای سمت نیابت، خاص اوغوز منصب امیرالامرای، اسدالدین روزبه به اتابکی و فخرالدین ابوبکر به سمت پروانگی منصوب شدند. شمس‌الدین محمود طغرای معروف به بابانیز به نام هر یک منشور صادر کرد.^۱

بر اساس سگه‌های باقی مانده از آن دوران، صحت گفته‌های ابن بی‌بی در باب جانشینی و سلطنت عزالدین مورد تأیید قرار می‌گیرد.^۲

در هر حال عزالدین بر تخت سلطنت جلوس کرد و صاحب اصفهانی مقام وزارت وی یافت. او خیلی زود مراتب ترقی را طی و با ازدواج با مادر سلطان رابطه خود را با وی مستحکم‌تر کرد.^۳ آنگاه امرای رقیب خود را یکی پس از دیگری به قتل رساند. این امر کینه امرا را از او در پی داشت. عزالدین با اینکه در باطن با تبعیت از مغولان مخالف بود، ولی به ناچار برادر خود رکن‌الدین را همراه هیأتی برای اظهار تبعیت از مغولان و جلوس گیوک بر تخت سلطنت روانه دربار آنان کرد. ولی گیوک ظاهراً بر اثر تحریک هیأت همراه وی که دل خوشی از صاحب اصفهانی نداشتند و به دلیل عدم حضور خود عزالدین

۱. ابن بی‌بی (۱۹۰۲م): ص ۲۵۱. ۲. یوسفی حلوی، رقیه: ص ۱۰۵.

۳. برای اطلاعات بیشتر در باب وزارت وی و ازدواجش با مادر سلطان نک: تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ص

برای عرض تبریک، رنجیده‌خاطر شد و رکن‌الدین را به سلطنت منصوب کرد و دستور دستگیری صاحب اصفهانی را نیز داد. عزالدین با این امر به مخالفت برخاست.

گیوک سپاهی در حدود ۲۰۰۰ نفر به سرپرستی ایلچیکتای نویان به آسیای صغیر فرستاد و عزالدین را معزول کرد. قراطای که مقام نیابت سلطنت داشت و زیر فرمان‌های خود را «ولی الله فی الارض» امضا می‌کرد^۱، چون آگاه شد صاحب اصفهانی قصد دارد با سلطان عزالدین در یکی از قلاع ساحل دریا پناه گیرد (۶۴۶ق)، وی را دستگیر کرد و کس نزد بهاء‌الدین ترجمان فرستاد. بهاء‌الدین نیز جماعتی از مغولان را به قونیه فرستاد. آنان وزیر را به اقرار آوردند تا جای اموال و خزاین را نشان دهد و پس از آن، وی را کشتند.

بعد از قتل صاحب اصفهانی، بهاء‌الدین ترجمان و جلال‌الدین قراطای مجلسی کردند و قرار بر این نهادند که سراسر بلاد روم را میان دو برادر تقسیم کنند. قونیه، آق‌سرا، آنقره و انطاکیه و باقی ولایت غربی از آن عزالدین کیکاوس دوم و قیساریه، سیواس، ملطیه، ارزنگان و ارزن‌روم و دیگر ولایت شرقی از آن رکن‌الدین باشد.^۲ در آغاز کار گمان می‌رفت عزالدین با نظارت و ارشاد مرتبی خود قراطای از تندروی‌های پدر پرهیز کند. اما قراطای در سال ۶۵۴ق / ۱۲۵۶م و به قولی در سال ۶۵۲ق^۳ در قیصریه درگذشت. با مرگ این امیر محتشم و پارسا، عزالدین به تحریک صاحب‌غرضان دچار انحراف شد و خشونت پیشه کرد و عاقبت سلطنت را به رکن‌الدین واگذار نمود.

افلاکی در روایتی از شمس‌الدین چلبی، قراطای را مردی «ولی سیرت» توصیف می‌کند. چنین پیدا است که مولانا احترام شایانی برای وی قائل بوده و او را «قره‌طایی ما» خطاب می‌کرده است. مولانا دو نامه خطاب به وی نوشته و او را به واسطه زهد و اخلاصش «ملکی‌الاخلاق، کسروی‌الاوصاف، ملجاء‌الفصحاء، مونس‌الفقراء، مغیث‌المظلومین، مفخر‌الکبراء، عالی‌الهمم، معدن‌الخیر و الانصاف، مختص‌الملوک و

۲. ابن‌العبری: ص ۳۵۵-۳۵۶.

۱. آق‌سرای، محمود: ص ۳۷.

۳. ابن بی‌بی (بی‌تا): ص ۱۰۵۹۳-۱۰۵۹۴ شمیل: ص ۴۵.

السلطین» می‌خواند و از او می‌خواهد با پرداخت ۵۰۰ دینار قرض به ورثه صلاح‌الدین زرکوب کمک کند تا قسط باغی را که خریده‌اند، بپردازند. این قسط ده پانزده روز به تأخیر افتاده بود و صاحب باغ به آن‌ها مهلت نمی‌داد. مولانا می‌گوید که هیچ‌کسی را برای کمک به ادای قرض ورثه شیخ صلاح‌الدین سزاوارتر از قراطای ندیده است.^۱

قراطای مردی خیراندیش و دیندار بود و همه روز روزه می‌داشت و از خوردن گوشت و آمیزش با زنان امتناع می‌کرد. هرگز بر بستر نرم نمی‌خوابید بلکه به خزانه می‌رفت و روی صندوق‌ها می‌خوابید.

آفسرایی درباره خصوصیات اخلاقی وی می‌نویسد:

جلال‌الدین در ایامی که حاکم قیصریه بود، چون ریاطی در ابلستان ساخته شده از قیصریه به عزم دیدار آنجا بیرون آمد. ولی چون به نزدیک آنجا رسید، پشیمان شد و بازگشت تا مبدا زمانی که آن عمارت را مشاهده کند، عجبی در خاطر آورد و به واسطه آن عجب از ثواب فروماند. از این رو، چون دفتر اصل و خرج عمارت نزد او آوردند و دید آن چنان مال وافر صرف شده، فرمود تا تمام اوراق را سوزانند تا به جهت بقایا معتمدان و عمله و اساتذہ و ارباب اجور زحمتی نرسد و از ایشان مطالباتی ننمایند.^۲

قراطای در همان سال‌هایی که شمس‌ظهور کرد و غایب شده، یکی از خیره‌کننده‌ترین بناهای قونیه را ساخت. مدرسه‌ای که به نام بانی آن قراطای نام گرفت. قراطای در سال ۶۴۹ق / ۱۲۵۱م این مدرسه را کنار تپه‌ای به نام علاء‌الدین در مرکز شهر قونیه نزدیک مسجد علاء‌الدین بنا و به مناسبت اتمام آن دعوتی عظیم کرد. غیر از علما و اعیان، از سایر طبقات شهر و حتی از صوفیان و اخیان هم عده زیادی در آن دعوت حاضر بودند. در اثنای مجلس به رسم معمول عصر بین علمای حاضر مسئله‌ای مطرح و در آن باب قول‌های گوناگون نقل شد. مولانا در باب این مسئله که صدر مجلس کجاست، اقوال اقران را نپسندید. بالحنی تعریض‌آمیز گفت: صدر علما در میان صفه است، صدر عرفا در کنج خانه، صدر صوفیان در کنار صفه است، در مذهب عاشقان صدر در کنار یار

۱. مولانا جلال‌الدین محمد رومی (۱۲۷۱): ص ۱۶۵.

۲. آفسرایی، محمود: ص ۳۷.

است. همان دم از بین علما برخاست و در صف نعال که جای غریبان و بی‌نام و نشانان بود، در کنار شمس نشست. این حرکت که خوارداشت علما بود، مرتبه شمس را در نظر مریدان مولانا ماورای پندار آنها نشان داد. مولانا به مناسبت‌های مختلف به مدرسه قراطای می‌رفت. این مدرسه که دارای بنای کوچکی است و داخل ساختمان آن یک پارچه از کاشی‌های آبی فیروزه‌ای پوشیده شده است، می‌توان نمونه واقعی آثار هنری قونیه و سلجوقی قلمداد کرد. دیوارها با مثلث که مثلث ترکی گفته می‌شود، در ناحیه طبری شکل به هم می‌رسند. در هر یک از گوشه‌های دیوارها یکی از این مثلث‌ها قرار دارد و بر آنها نام پیامبر اسلام و خلفای راشدین و نام بعضی از انبیا به خط تبریع کوفی و به رنگ سیاه حک شده است. قسمت طبری شکل نیز با کتیبه قرآنی استادانه و پرکار و دلپسندی پوشیده شده که به خط کوفی بنایی به طرز پیچیده‌ای نوشته شده است. نقشه‌ها و ستاره‌هایی که حروف را زینت داده‌اند و گنبدی که با کاشی‌های سفید، سیاه، آبی و فیروزه‌ای آن، طرحی شگرف بسان ستارگانی به هم فرو رفته به وجود آورده که با هم پیوند یافته است. این مدرسه خاص تحصیلات رسمی فقه اسلامی بود و برخلاف مدرسه مولانا که گاهی مدرّسان یا فقهای که در آنجا به مطالعه و پژوهش مشغول بودند، سعی داشتند با استفاده از علم ظاهری خود توجه دیگران را از مولانا به خود جلب کنند. این موضوع شاید با انقلاب احوال مولانا بر اثر نفوذ شمس ارتباط داشته باشد.^۱

یکی از حکایت‌هایی که افلاکی نقل می‌کند، نشان می‌دهد که شمس مورد نظر آنان بوده است. اما لازم به ذکر است این گزارش، شمس را خلاف ترتیب زمانی پس از ساختن مسجد قراطای در قونیه قرار می‌دهد. مولانا تاج‌الدین خروس از جمله کسانی بود که در این مدرسه نزد علامه رکن‌الدین مازندرانی درس خوانده است. سماع کردن مولانا نیز ظاهراً علما را به تعصب و مخالفت با او وامی‌داشت، اما قراطای چون مقام مولانا را برتر از آنان می‌دانست، به حمایت از وی می‌پرداخت. افلاکی روایت می‌کند:

روزی قراطای مایل شد تا نماز صبح را در پی مولانا بگذارد. پس تنها به مدرسه ایشان

رفت، پنهانی در پشت سر وی ایستاد و نماز گزارد. اما چون حالت عرفانی مولانا را دید، از خود بی‌خود و بیهوش شد. بعد از ساعتی که به هوش آمد، دید مولانا به سجده رفته و چون نماز را تمام کرد، فرمود که امیر جلال‌الدین وقتی که حضرت عزت ما را بنوازد چنان می‌شویم و وقتی که ما را آنجا خواند چنین می‌شویم؛ سر نهاد و گریان بیرون آمد و آن روز یاران را بخشش‌ها فرمود.^۱

پس از مرگ قراطای، مولانا و یارانش روزی از درِ مدرسه او گذر می‌کردند، مولانا گفت که قراطای از آن جهان بانگ می‌زند که «مشتاق حضور اصحاب» مولانا شده‌ام. پس آنان ساعتی در مدرسه او نشستند، حفاظ قرآن و یاران غزلیات و مشوی خواندند.^۲ مدرسه قراطای که آرامگاه جلال‌الدین قراطای هم هست، هنوز پابرجاست و بعضی از کاشی‌کاری‌های گنبدش همچنان سالم مانده است.^۳ رساله «مدح فق و دم دنیا» مضبوط در کتابخانه فاتح نیز به نام همین جلال‌الدین قراطای ترجمه شده است.^۴

کتابشناسی

- آق‌سرای، محمود بن محمد (۱۳۶۲): تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایرة الاخبار، به اهتمام و تصحیح عثمان توران، تهران، اساطیر.
- ابن بی‌بی، امیر ناصرالدین حسین (یحیی) بن محمد (۱۹۰۲م): مختصر سلجوق نامه، به اهتمام هوتسما، لیدن، مندرج در اخبار سلاجقه روم، تألیف محمدجواد مشکور، تهران، کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰.
- _____ (بی‌تا): الاوامر العلامیه فی الامور العلامیه، بی‌نا، بی‌جا.
- ابن فوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق بن احمد شیبانی (۱۳۸۰): الحوادث الجامعة، ترجمه

۱. افلاکی، شمس‌الدین: ص ۲۲۸. ۲. همان، ص ۲۱۸.

3. Encyclopedia of islam, c.j. brill, 1960.

۴. مفتاح، الهه و وهاب، ولی: ص ۳۵.

- عبدالمحمّد آیتی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ابن‌العبری، غریغوریوس بن هارون (۱۳۷۷): مختصر تاریخ الدول، ترجمه عبدالمحمّد آیتی، تهران، علمی و فرهنگی.
- افلاکی، شمس‌الدین (۱۳۶۲): مناقب‌العارفین، به کوشش تحسین یازجی، تهران، دنیای کتاب.
- شیمیل، آن ماری (۱۳۷۰): شکوه شمس سیری در آثار و افکار مولانا، با مقدمه استاد سید جلال‌الدین آشتیانی، ترجمه حسن لاهوتی، تهران، علمی و فرهنگی.
- مفتاح، الهه و وهاب، ولی (۱۳۷۴): نگاهی به روند نفوذ و گسترش زبان و ادب فارسی در ترکیه، تهران، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- مولانا جلال‌الدین محمّد رومی (۱۳۶۹): فیه ما فیه، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۱): مکتوبات، تصحیح توفیق سبحانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- مؤلف ناشناخته (۱۳۷۷): تاریخ آل سلجوق در آناتولی، تصحیح نادره جلالی، تهران، میراث مکتوب.
- یوسفی حلویی، رقیه (۱۳۸۶): روابط سیاسی سلاجقه روم با ایلخانان، تهران، امیرکبیر.